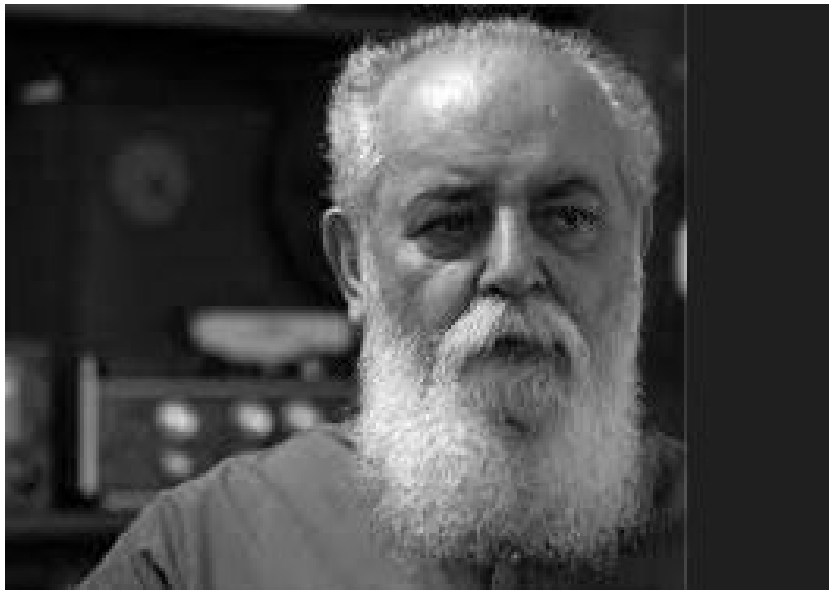


# سایه‌ای که رفت



## خسرو پارسا



پس از درگذشت سایه فضای رسانه‌های نوشتاری و تصویری و مجازی پر شد از ده‌ها و صدها مطلب. از اظهاراتی در حد عاشقانه تا مذمت‌های حیرتانگیز. من نه قادرم همه‌ی این مطالب را بررسی کنم و نه نیازی به آن می‌بینم. قلم‌به‌دستان دوست و دشمن حدی و حریمی باقی نگذاشته‌اند. صدها و بلکه هزاران نفر شایسته‌تر از من در حوزه‌ی ادبی و شناخت شعر و موسیقی وجود دارند که پرداختن من را به این مقولات زائد می‌کند. از این‌رو من مایل هستم از فراسوی مطالبی که نگاشته شده نگاهی به کل جریان بیندازم شاید نکته‌ای در آن باشد.

در این مطالب جز پرداختن به شعر سایه، پربسامدترین جدل دور مسئله‌ی چپ بودن و به‌ویژه توده‌ای بودن ابتهاج می‌چرخد و به تبع آن حمایت او از استقرار نظام جمهوری اسلامی. من به برخی از این نکات اشاره خواهم کرد. روی سخن من البته با کسانی که به‌طور هیستریک طرفدار نظام شاهنشاهی و علیه سوسیالیسم‌اند و نیز کسانی که باز به‌طور هیستریک ضد حزب توده هستند نیست. من به خود اجازه می‌دهم که چنین بگویم، چون سابقه‌ی من در مبارزه با رژیم گذشته و نیز در مخالفت با حزب توده پنهان نیست و بنا بر این میدانم که از این لحاظ برجستگی به‌من نمی‌توان زد و نیز معلوم است که مخالفت با رهبری روحانیون در انقلاب 57 و عوارض آنرا به جان خریده‌ام. روی

سخن من عمدتاً با آزادیخواهان و چپ‌هایی است که، ولو انگشت‌شمار ، به‌جای کمک به حل تناقضات و فهم مطلب، رویه‌ای پیش‌گرفته‌اند که به‌نظر من قابل دفاع نیست. توضیح می‌دهم.

برآورد می‌شود که حدود 3 میلیون نفر یا بیشتر در انقلاب 57 شرکت داشتند. نفرت از خفقانِ رژیم شاهنشاهی و امید به بهبودِ شرایطِ زندگی انگیزه‌های اصلی حرکت آنان بود. امروز عده‌ی زیادی از شرکت‌کنندگان در انقلاب زنده نیستند و لازم نیست به کسی توضیح بدهند که چرا شرکت کرده‌اند. عده‌ای از گذشته‌ی کار خود پشیمان‌اند و عده‌ای هنوز پایبند به آن. از چپ و لیبرال تا اسلام‌گرا. گرچه ترکیب این طیف از آغاز تا کنون از لحاظ شدت رنگ‌ها تغییر کرده است، ولی همواره رنگارنگ بوده است. هرکس به جست‌وجوی خواست خود، آزادی، عدالت اجتماعی یا هردو، استقلال از سلطه‌ی بیگانه‌گان، و نیز استقرار نظام اسلامی به طریقی که خود می‌دیدند یا می‌خواستند.

من از جمله‌ی کسانی بودم که با اعتقاد به اتحاد نیروهای چپ، در عین خورسندی از انقلابی که در پیش بود نسبت به روند کلی آن منتقد بودم. جزو به‌اصطلاح نیم‌درصدی‌ها بودم و با شگفتی به هیجان مردمی که سر از پا نمی‌شناختند و رؤیاهای عجیب می‌دیدند می‌نگریستم. برای من رفتن بخش مهمی از چپ زیر پرچم اسلام‌گرایان قابل پذیرش نبود. و از این میان پرچمداری حزب توده و سازمان‌های هم‌سو با آن قابل محکوم کردن بود. حزب توده‌ای که در گذشته تا آنجا که توانست علیه مصدق مبارزه و کارشکنی کرد اکنون پرچمدار رفتن به زیر رهبری اسلام‌گرایان شده بود! و این را نه تنها از عجایب بازی‌های سیاسی بلکه نتیجه‌ی فرمانبرداری و حاکمیت ایده‌ئولوژی بر خردمندی می‌دیدم.

ابتهاج توده‌ای بود. او از جوانی تجسم سوسیالیسم را در حزب توده می‌دید و تا آخر چنین ماند. این تعلق خاطر پایدار نه صرفاً بر مبنای آرمانی بلکه به‌نظر من نوستالژیک هم بود. در آخرین مصاحبه‌اش با روزنامه‌نگار محمد قوچانی او در عین حال که از سوسیالیسم دفاع می‌کند و انتقاداتی را هم به حزب توده وارد می‌داند ولی این تعلق خاطر را کتمان نمی‌کند.

من در جای دیگر با تفصیل بیشتر به مسئله‌ی نوستالژی پرداخته‌ام. نوستالژیِ سایه نه تنها در مورد حزب توده و باورهایش بلکه حتی در مورد افراد و رفقای قدیمی هم‌حزبی‌اش هم بود. او مانند بسیاری

از روشنفکران تراز اول مانند شاملو و نجف دریا باندی و شاهرخ مسکوب، کسرای و دیگران به معنای واقع کلمه شیفتهی مرتضی کیوان بود. شاید پرستش لغت مناسبی نباشد ولی چیزی از آن کم نداشت. شاهرخ مسکوب حتی پس از آنکه مارکسیسم و حتی مبارزه را به کلی نفی کرد خود نتوانست آرام بگیرد و کتابی به اسم «کتاب مرتضی کیوان» نوشت. ابتهاج تا همین اواخر بار سخنی از مرتضی کیوان می‌شد، می‌خواند:

□□ □□□□□□ □□ □□□□ □□

□□□□ □□□□□□ □□ □□□ □□ □□□□ □□

و به پهنای صورت اشک می‌ریخت. آخر گورستان محل دفن توده‌ای‌ها را تسطیح کرده و سرو کاشته بودند. برای ما که مرتضی کیوان را ندیده‌ایم این‌همه شیدایی عجیب است. قطعاً کیوان انسانی استثنائی بوده، به قول سایه ستاره بوده است. به قول کسرائی یک اتفاق بود. ولی بسیار خوب این‌همه شیفتگی را در انسان‌های مختلف چگونه می‌توان توضیح داد. او بیشترین سهم را در جلب روشنفکران و هنرمندان به حزب توده داشته است، گرچه سایر فعالیت‌های حزب و نیز جوّ جهانی و شکست فاشیسم که آمال سوسیالیستی را در همه‌ی جهان اعتلا می‌داد نقش عمده‌ای در این گرایش داشته است.

ما ممکن است خود چنین نباشیم. یعنی به این درجه نوستالژیک نباشیم. حتی می‌توانم بگویم به این درجه لطیف نباشیم. هرچه هستیم به جای خود. ولی در دآوری از این افراد — که هر یک از خردمندترین افراد هم بودند — بایستی با تفاهم و مدارا و مهربانی روبرو شویم. اینان افراد کوچکی نیستند. ما بایستی قضاوت خود را نه بر مبنای باورهای خود بلکه بر مبنای رواداری عمومی استوار کنیم. سایه اهل رفاقت بود. او سال‌های سال معاشر هرروزه‌ی شهریار و سپس ایرج افشار و شفیع کدکنی بود. شرح این رفاقت‌ها در کتاب «پیر پرنیان‌اندیش» آمده است.

نوستالژیک بودن سایه درست در مقابل کسانی که سنت‌گرا هستند در جهت حرکت به پیش و امید بود. امید محرک اصلی او بود.

□□□□□□ □□□□ □□ □□□□ □□

□□□□□□ □□ □□ □□ □□ □□□□□□

...

□□□□□ □□□□□□ □□□□□□ □□ □□□□  
□□□□□ □□ □□□□□ □□□□□ □ □□□ □□□□□□

...

□□□□□ □□□□□ □□□ □□□ □□  
□□□□□□ □ □□□ □ □□□□□ □□□□

من با کسان بسیار از جمله چندین تن از کسانی که در گذشته و حال توده‌ای بوده‌اند، علی‌نقی منزوی، امیرحسین آریان‌پور، هوشنگ ابتهاج، پرویز شهریاری و دیگران محشور بوده‌ام. هم آن‌ها گرایش سیاسی من را می‌دانستند و هم من باورهای آنها را. با این‌همه من از همه‌ی آنها چیزهایی آموخته‌ام که برایم گرانبها بوده است. در بحث‌هایی که لاجرم پیش می‌آمد کسی به کسی امتیاز نمی‌داد ولی این مسئله باعث نمی‌شد که مانند شاگردی در مقابل منزوی زانو نهم. این مانع تجلیل از فعالیت‌های آریان‌پور در رژیم گذشته که به‌طور شاخص مبلغ ایده‌های سوسیالیستی به‌خصوص در میان جوانان بود نمی‌شد. درحالی‌که رژیم سخنگویان اسلامی را تحمل می‌کرد این آریان‌پور بود که تا تبعیدگاه مازن پرچم را به‌دست داشت.

گاه وقتی دلم تنگ می‌شد پیش سایه می‌رفتم. در زیرزمین یک ساختمان. شعر می‌خواند. از دنیا و ادب ایران می‌گفت. از علاقه‌اش به رشته‌ها و حتی فنون مختلف، از این‌که چطور موسیقی را تا این درجه بدون معلم و صرفاً با شنیدن آموخته است. من از چندساحتی بودن او لذت می‌بردم و از خود ناراضی نیستم که وقتی شعرهای او — و یا هر شعر خوب دیگری — را می‌خوانم به عالم دیگری می‌روم، و برایم مهم نیست که این شعر یا قطعه‌ی موسیقی را چه کسی و با کدام گرایش سیاسی آفریده است. خیال می‌کنم اکثر افراد هم چنین باشند.

سیاسی بودن غیر از سیاست‌زدگی است. وقتی شما اشعار شعرای بزرگ تاریخ خود را می‌خوانید به احتمال زیاد به این فکر نمی‌کنید که این شاعر مداح چه حکمرانی بوده است. در آن لحظه شعر است، موسیقی است، نقاشی است، فیلم است و نوشته است... که سخن می‌گوید. اگر جز این باشد برای من شگفتی‌انگیز خواهد بود. نمی‌خواهم، و

درست هم نیست که بگویم، که هنر را درک نکرده‌اید. صرفاً تأسف می‌خورم که چرا سیاست‌زدگی، بگویم سیاست‌بازی و عدم باور به خود این مجال را از ما می‌گیرد. ما نمی‌گوییم هرکه با ما نیست برماست. از هفت میلیارد جمعیت جهان چند نفر مانند ما فکر می‌کنند. بین انتخاب برای فعالیت سیاسی، برای ازدواج و برای تعالی فرهنگ،... تفاوت‌های فاحش است. اگر بدین تفاوت‌ها توجه نکنیم جهان معطل ما نمی‌ماند. این ما مییم که جهان را از دست می‌دهیم.

من به تن «هنر برای هنر» باور ندارم. هنری که به هیچ‌یک از احساس‌های مشترک انسانی ما و دردهای مشترک ما نپردازد برایم جذاب نیست. هنری که محتوای قابل دفاع نداشته باشد کششی برایم ایجاد نمی‌کند.

ما از غزل‌های حافظ لذت می‌بریم و کاری نداریم که در چه زمانی و در چه مرحله‌ای از تطور فکری خود آنرا سروده است. بررسی پژوهشگرانه‌ی این ادوار عرصه‌ی دیگری است که کم‌اهمیت‌تر نیست ولی هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد. سایه خود پژوهشگر بود به‌ویژه در مورد حافظ. سال‌های طولانی عمر خود را صرف آن کرد. «حافظ به سعی سایه» حاصل این پژوهش است.

وصفی که سایه از زندان انفرادی و تبعید به‌دست می‌دهد کم‌نظیر است. همدردی او با فرودستان هنگامی که می‌گوید:

این فرش هفت رنگ که پامالِ رقص توست

از خون و زندگانی انسان گرفته رنگ

و این همدردی او با غم‌ها و شادی‌های مردم به‌حدی بود که شعرها و ترانه‌های او را مردم — مردم کوچه و بازار — و نه صرفاً روشنفکران، می‌خوانند و نقل می‌کنند.

روی سخن من در این نوشته چپ‌ها و آزادیخواهان هستند. من از شاهنشاه‌پرستان، از کسانی که به‌طور کلی از سوسیالیست‌ها متنفرند انتظار توجه با این مسائل را ندارم، و نه از آنها که به دروغ می‌گویند سایه فقط کمونیست‌ها را به عرصه‌ی موسیقی آورد، نه از آنهایی که معتقدند حتی اشعار او مبتذل هستند هیچ انتظار عافیت ندارم. من از شاه‌پرست پرادعایی مانند امیر طاهری که خود را شعر دوست می‌نامد ولی پس از تعریف از شاعرانه‌گی سایه، برای این‌که دیگران به اشتباه نیفتند یک دشنام سخیف به او می‌دهد و او را

به خاطر افکارش نیرنگ‌باز و کلک می‌خواند هم انتظاری ندارم. بیچاره این پیرمرد خیال می‌کند هرکه سوسیالیست است لابد کلک می‌زند. و بالاخره من از شعرشناس خودگمارده‌ای که مانند مکتب‌دارها در پی تاق و جفت کردن شعرا و پس و پیش کردن و درجه‌بندی‌های خود ساخته و شاگرد اول و دومی کردن آنها است نیز ابداً انتظاری ندارم.

من از چپ‌هایی هم که تلویحاً می‌گویند هرچه چپی در جهان بوده، هر چپی که قبل از اشاعه‌ی افکار دموکراتیک زیسته است، مهدورالدم است نیز علی‌الاصول انتظاری نباید داشته باشم، ولی رفیقانه می‌خواهم به گفته‌ها و نوشته‌های خود و دیگران با نظر روادارانه‌تری توجه کنند. ما دنیا را نیافریده‌ایم، نقطه‌ای هستیم از سیر تطور آزادی‌خواهی و عدالت‌خواهی. هرچه قبل از ما بوده است از فرنگی و ایرانی محکوم‌شدنی نیست. قبلاً هم گفته‌ام که تا اواخر قرن بیستم هرچه هنرمند — نویسنده و شاعر و نقاش، ... — در جهان بوده به گفته‌ی ویل دورانت چپی بوده است، سوسیالیست و کمونیست بوده است ولی می‌ترسم زیر تیغ بُرّای داوری کنونی ما هیچ‌یک از آنها تاب نیاورند.

خوب می‌دانم که آنچه نوشته‌ام در هر موقعیت و صورت درست نیست. می‌توان جستجو کرد و خلاف هر نکته‌ای را که نوشته‌ام نشان داد و استثنائاتی ارائه داد. ولی چه حاصل؟ من ادعای جامع و مانع بودن ندارم. تنها و تنها انتقال تجربه می‌کنم. شاید در مواردی مؤثر افتد.

ابتهاج به نظر من انسانی فرهیخته، شاعری بسیار توانا و موسیقی‌شناس و معلمی برجسته بود. با آن‌که بسیار نکته‌سنج و باهوش بود از این‌که آن‌قدر به حزب توده ایمان داشت و وفادار بود خوشحال نیستم، او حتی هشدار هم‌رزم خود کسرائی را در مورد مشاهداتش از شوروی نادیده گرفت، ولی این یک را هم مهم‌ترین ویژگی شخصیت او نمی‌دانم. از آن مهم‌تر به‌صراحت می‌گویم که من برای سکوت نسبی او در مقابل مسائل اجتماعی سال‌های اخیر توضیح و توجیهی ندارم. کسی که می‌توانست از نظر شخصی بهترین موقعیت را داشته باشد ولی در سال‌های آخر در یک زیرزمین می‌زیست، کسی که به دنبال منافع شخصی نبود. به زندان افتاد. از کانون نویسندگان به اتفاق به‌آذین و کسرائی ... اخراج شد و شاهد قتل هم‌زمانش بود. سکوتش را چگونه می‌توان فهمید. نمی‌دانم، ولی این امر صرفاً شامل سایه نمی‌شود. قاطبه‌ی هنرمندان و روشنفکران در داخل ایران در

همین وضعیت بوده‌اند جز عده‌ای به‌راستی از خود گذشته که قابل تکریم‌اند. سایه گرچه از خلال شعرهایش و یکی دو نوشته‌ی اخیر در تأیید برخی از مخالفین حکومت موضع خود را آشکار می‌کند، موضعی که پیش از آن‌هم برای محشورین او کوچکترین ابهامی نداشت، ولی برای کسی که می‌توانست بسیار مؤثر افتد به‌نظر من نوعی کوتاهی بود. چرا؟ در چند سال اخیر که او در خارج از کشور می‌زیست و ملاحظات خاصی هم وجود نداشت با آن‌که او کاملاً سالخورده شده بود ولی از انسانی به قامت سایه بیش از این انتظار می‌رفت. او نه تنها سکوت می‌کرد بلکه به‌اشتباه شاید بنا به خصلت مردمی بودن خود به برخی از باورهای غیر علمی مردم دامن می‌زد. من این ایراد بزرگ را به او دارم و از این‌که آنرا با مهربانی و تساهل به‌عنوان مردمی بودن تفسیر می‌کنم اطمینان ندارم. این ایرادات همچون سایه‌هایی بر سایه می‌ماند. امیدوارم این ابهام را کسانی که خیلی نزدیک‌تر به او بودند و از کم و کیف حالات روحی او باخبرتر بودند، زمانی روشن کنند. بالاخره روزی توضیحی درخور داده خواهد شد. انسان پیچیدگی‌های خود را دارد.

من میدانم که کوشش حاکمیت در مصادره‌ی فرصت‌طلبانه‌ی ابتهاج از همین ایراد او نشأت می‌گیرد و همین موضوع نیز، به‌حق باعث رنجش عده‌ای شده است. اما ما نباید مواضع خود را بر مبنای مواضع طرف مقابل تعیین کنیم. خرد ما و بینش و بصیرت ما بیش از نظر کوتاه‌بینانه‌ی آنهاست. طرد روی دیگر سکه‌ی مصادره است.

تا آن زمان که همه‌چیز روشن شود، و هر زمان، یاد شاعر ارغوان یکی از قله‌های رفیع فرهنگ این خطه را، از میدان‌های جنگ دره‌های پنجشیر تا هرجا و هر زمان که زبان و ادب فارسی جایی در زیر آفتاب دارد گرامی می‌داریم.

سایه‌ای که رفت / خسرو پارسا

□□ □□□□□□ □□ نقد اقتصاد سیاسی : 26/08/2022

---

درگذشت (قتل) بکتاش آبتین،  
شاعر، فیلمساز و عضو کانون  
نویسندگان ایران در زندان را  
به مردم بویژه جامعه فرهنگی  
ایران تسلیت میگوییم



بکتاش آبتین (۱۳۵۳-۱۴۰۰)

□□□□ □□□□□

□□□□□ □□□□

□□ □□□ □□ □□□□ □□ □ □□□□□

□□□□□□□□□□ □□ □□□□□ □□□□□□ □□□□

□□□□□□ □□□□

□□□ □□□□□ «□□□□□» □□ □□□□



□□□□□□

□□□□□□ □□ □□□□□□

!□□□□□□ □□□□ □□□□ □□□□□□□□

□□□□□□ □□□ □□ □□ □□ □□□□□□

□□□□□□ □□□□□□□□ □□ □□□□ □□

□□ □□□□□□ □□□□□ □□□□□□

.□□□□ □□□□□□□ □□□□□ □□□□

برگرفته از کتاب

تنهایی، دسته جمعی: بکتاش آبتین

بکتاش آبتین پس از چند بار دستگیری و محکومیت آخرین بار در تاریخ ۵ مهر ۱۳۹۹ به جرم فعالیت علیه نظام جمهوری اسلامی و همچنین حضور در مراسم بزرگداشت محمدجعفر پوینده، محمد مختاری و احمد شاملو به ۶ سال حبس محکوم شد.

در این مدت او همچون بسیاری از دیگر زندانیان، در شرایط بسیار بد بهداشتی در زندان‌های جمهوری اسلامی دوبار به ویروس کرونا مبتلا شد، بار نخست در تیر ماه ۱۴۰۰ که باعث اعتراضات گسترده کاربران فضای مجازی شد و بار دوم در آذر ماه ۱۴۰۰.

به علت بی مسئولیتی های معمول در زندان‌ها در مورد احتياجات بهداشتی و درمانی زندانیان سیاسی و عقیدتی و بی توجهی‌های رایج برای انتقال به موقع آن‌ها در شرایط حاد به بیمارستان و تعلل در درمان آن‌ها، این بار باعث شد وضعیت بیماری بکتاش آبتین رو به وخامت رود و با تاخیر بسیار او را به بیمارستان منتقل و با قل و زنجیر به تخت بیمارستان بستند، سپس پزشکان مجبور شدند او را در تاریخ ۱۲ دی به کمای مصنوعی برند اما

شوربختانه نتوانستند جان شریف این انسان مبارز را نجات دهند و دیروز ۱۸ دی بر مبنای بیانیه کانون نویسندگان ایران خبر درگذشت او در بیمارستان ساسان را دریافت کردیم.

کرونا در زندان‌های مخوف رژیم بسیار شیوع یافته و جان بسیاری از زندانیان به خاطر بی توجهی‌های بهداشتی و درمانی در خطر است. مسئولین قضائی (امنیتی و اطلاعاتی) و زندان‌ها میدانند چه خطری جان زندانی سیاسی و عقیدتی را تهدید می‌کند اما عامدانه بی‌مبالاتی می‌کنند و به آن بهایی نمی‌دهند. از این نظر درگذشت بکتاش ابتین در زمره قتل‌های سیاسی جمهوری اسلامی محسوب می‌شود.

جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران درگذشت بکتاش ابتین را به مردم بویژه به خانواده و خویشان او و جامعه فرهنگی ایران تسلیت می‌گوید و جمهوری اسلامی را مسئول درگذشت او و بسیاری دیگر از زندانیان در بند میداند.

جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران

۱۹ دی ۱۴۰۰ برابر با ۹ ژانویه ۲۰۲۲



جنبش جمهورخواهان دموکرات و لائیک ایران

# حاکمیت آزادیستیز بکتاش آبتین را به قتل رسانند



بکتاش آبتین (۱۳۵۳-۱۴۰۰)

اعلامیه کانون نویسندگان ایران

مردم ایران!

آزادیخواهان ایران و جهان!

بکتاش آبتین (۱۳۵۳-۱۴۰۰)، شاعر، فیلمساز، و عضو  
دلور و برجسته‌ی کانون نویسندگان ایران را  
سرکوبگران آزادی‌کش عامدانه به قتل رساندند.

بکتاش آبتین روز ۱۲ آذر ماه با علایم آشکار کرونا

به پهداری زندان اوین مراجعه کرد و تا سه روز بعد از آن بدون دریافت هیچ درمانی در مسیر میان بهداری و بند سرگردان بود. در روز ۱۵ آذر و خامت حال آبتین به جایی رسید که زندانبانان او را شبانه و در بی‌خبری کامل به بیمارستان منتقل کردند. با آن که دو روز بعد با پی‌گیر خانواده و هم‌بندان آبتین سرانجام آشکار شد که او در بیمارستان طالقانی بستری است، اما مسئولان زندان و بیمارستان همچنان از دادن هرگونه آگاهی درباره‌ی بیماری آبتین امتناع می‌کردند. آبتین به تخت بیمارستان زنجیر شده بود؛ بدون ملاقات و بی‌هیچ خبری از بیرون. بدین‌گونه، ده روز حیاتی ابتدای بیماری در زندان و در بیمارستان طرف قرارداد زندان زیر فشار نیروهای امنیتی عامدانه تلف شد. روز ۲۲ آذر ماه، بدن نیمه‌جان آبتین به بیمارستان دیگری منتقل شد و روند درمان در شرایطی وخیم آغاز شد. بیماری، عوارض آن و فشار روانی ده روز نخست، ذره ذره جسم آبتین را تحلیل برد. روز ۱۱ دی ماه، پزشکان به ناچار او را به خواب مصنوعی فرو بردند تا شاید بتوانند او را از مرگ تدریجی تحمیل‌شده نجات دهند. ظهر ۱۸ دی ماه، قلب پرشور بکتاش آبتین ایستاد و برگ سیاه دیگری به جنایتهای جمهوری اسلامی افزوده شد.

بکتاش آبتین شاعری آزادی‌خواه و آزاداندیش بود که عمر کوتاه و پُر بار خود را دست‌مایه‌ی شورانگیزترین سروده‌های خود کرد؛ از رنج و شادمانی مردم نوشت و سرود آزادی را با همه‌ی وجود خویش زیست و جان گران‌قدر خود را فدای آزادی و آرمان‌های آزادی‌خواهانه‌ی کانون نویسندگان ایران کرد. او فیلم‌سازی شجاع و خلاق و مستقل بود که بی‌هراس از دیو مخوف سانسور زوایای زندگی انسان ایرانی را به تصویر کشید و صدها تصویر، ایده، و شعر ناسروده را با خود به آغوش خاک برد.

دریغا سرکوب‌گران ظلمت‌خو که این هنرمند مردمی و آزادی‌خواه را در اوج خلاقیت و بالندگی، در روز

روشن از مردم و جامعه‌ی ادبی و هنری ایران ربودند، به زندان‌اش افکندند و عامدانه با اخلاص در روند درمان‌اش، چراغ پُر فروغ جان عاشق و شیدای او را در برابر طوفان بیداد نهادند و خاموش کردند.

کانون نویسندگان ایران چنان که پیش از این بارها اعلام کرده است، حاکمیت جمهوری اسلامی و دستگاه قضایی و امنیتی آن را عامل و مسئول فاجعه‌ی مرگ و بلکه قتل تبهارانه‌ی بکتاش آبتین می‌داند و صدای دادخواهی خود را به گوش جهانیان می‌رساند و از همه‌ی آزادی‌خواهان، نهادهای مستقل هم‌سو و مدافعان حقوق بشر می‌خواهد چشم بر این جنایت نبندند و فریاد اعتراض خود را رساتر کنند.

کانون نویسندگان ایران همچنان نگران سلامت سه عضو زندانی خود، رضا خندان مهابادی، که هم اکنون با بیماری کرونا دست‌وپنجه نرم می‌کند، کیوان باژن و آرش گنجی و همه‌ی زندانیان سیاسی و عقیدتی است و بیم آن دارد که هر آینه با تداوم سیاست‌های جنایتکارانه، فاجعه‌ای دیگر به بار آید.

کانون نویسندگان ایران با ابراز تسلیت قتل بکتاش آبتین به خانواده، یاران او در کانون نویسندگان ایران، و جامعه‌ی مستقل فرهنگی کشور و اعلام تعهد به ادامه‌ی راه او در مبارزه با سانسور و دفاع از آزادی اندیشه و بیان بی‌هیچ حصر و استثنا در مراسم بدرقه و خاکسپاری او در کنار خانواده‌اش خواهد بود.

کانون نویسندگان ایران  
۱۸ دی ۱۴۰۰

# آقای ابوالحسن بنی‌صدر، اولین رئیس‌جمهور ایران، درگذشت



## متن تسلیت شورای هماهنگی جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران

ابوالحسن بنی‌صدر، یکی از چهره‌های سرشناس سیاسی نیم قرن گذشته ایران، روز شنبه 9 اکتبر 2021 در پاریس درگذشت. او شخصیتی ملی، مصدق و مذهبی بود. او پیش از انقلاب بهمن 1357، در خارج از کشور، از فعالان نزدیک به جبهه ملی ایران به شمار می‌رفت. در کنگره چهارم کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی که در شهر کلن آلمان در سال 1965 برگزار شد دبیر انتشارات گردید. بنی‌صدر در ابتدای انقلاب جزو حامیان آیت‌الله خمینی و از بنیان‌گذاران رژیم جمهوری اسلامی ایران بود، اما پس از مدتی، به‌ویژه پس از خروج از ایران، به مخالفت و مبارزه با تمامیت جمهوری اسلامی برخاست. ابوالحسن بنی‌صدر در طی بیش از چهار دهه در راه آزادی، استقلال، جمهوری، مردم‌سالاری، جدایی دولت از دین و برکناری رژیم جمهوری اسلامی ایران بطور مستمر فعالیت کرد.

جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران درگذشت ایشان را به خانواده، دوستان و همراهان او تسلیت می‌گوید.

# شورای هماهنگی جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران

15 اکتبر 2021 - 23 مهر 1400

## در سوگ و بزرگداشت دکتر علی راسخ افشار



دکتر علی راسخ افشار در ۲۲ سپتامبر ۲۰۲۱ در شهر فرانکفورت آلمان درگذشت. پدر بزرگ او بازرگانی ملی و از پیروان صدیق دکتر مصدق بود. دکتر علی راسخ افشار نیز در تمامی دوران زندگی سیاسی خویش به آرمان‌ها و دستاوردهای نهضت ملی ایران وفادار ماند.

او نخست در قم تحصیلات دینی را آغاز کرد، اما پس از چندی در دانشگاه تهران به تحصیل پرداخت و سپس برای ادامه تحصیل به آلمان رفت و در رشته پزشکی فارغ‌التحصیل شد. دکتر علی راسخ افشار در این دوران در کنفدراسیون دانشجویان و محصلین ایرانی در خارج از کشور کوشا بود و همچنین یکی از پایه‌گذاران جبهه ملی ایران در اروپا بود و پس از دریافت تخصص پزشکی به ایران بازگشت.

دکتر راسخ افشار با آغاز انقلاب ضد دیکتاتوری فعالیت خود را در جبهه ملی ایران از سر گرفت و مسئول تشکیلات جبهه ملی ایران گشت. اما هنگامی که رهبران جبهه ملی ایران دریافتند خمینی به وعده‌هایی که در پاریس به مردم ایران داده بود، وفادار نیست و در پی استقرار دیکتاتوری دینی است، از قدرت سیاسی کناره گرفتند و از آن پس در نقش اپوزیسیون دمکرات و آزادیخواه به فعالیت خود ادامه دادند. در این دوران دکتر علی راسخ افشار با شرکت در متینگ‌های سیاسی و سخنرانی‌های شورانگیز علیه استبداد دینی از سوی چماق‌داران رژیم خمینی مورد تهدید قرار گرفت و مجبور به ترک ایران و بازگشت به آلمان شد.

او پس از چند سال که از تبعید اجباریش سپری شد، کوشید شاخه‌های پراکنده جبهه ملی در خارج از کشور را با هم متحد سازد، اما این تلاش‌ها بی‌ثمر ماند و در نتیجه با انتشار نوشتارهای سیاسی خویش کوشید آشکار سازد که بدون پیروی از دستاوردهای جنبش ملی نمی‌توان ایرانی مستقل و دولتی دمکراتیک را متحقق ساخت.

ما درگذشت این مبارز نستوه را به همسر و دو فرزندش، به خواهران و دیگر خویشاوندان ایشان و همچنین به هواداران نهضت ملی ایران تسلیت گفته و برایشان بردباری و آرامش آرزو مندیم.

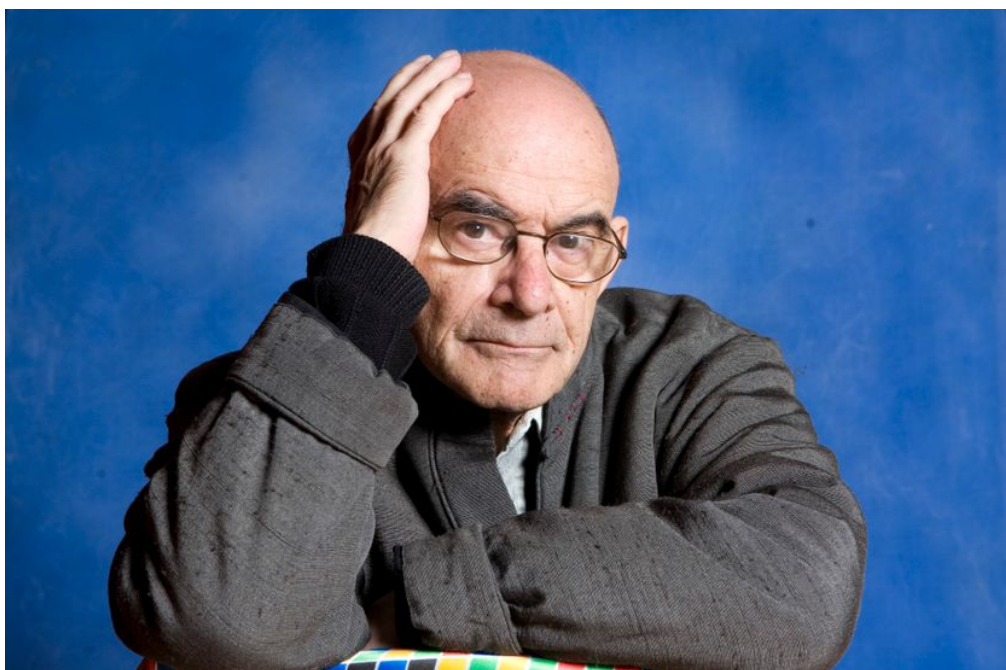
۲۶ سپتامبر ۲۰۲۱



حمید آزادی، عباس آقائی، داریوش احمدی، جمال ادیب، ابوالفضل اردوخانی، بهروز اسدی، حسین اسدی، کمال اسدی، اسکندر اسکندری، الهه امانی، ایرج اشراقی، صارم اصلانی، حسن اعتمادی، بیژن افتخاری، کورش افطسی، علی افشاری، الله امانی، بابک امیرخسروی، عبدالکریم انواری، افسانه باخدا، بهروز برومند، بیژن بطائی، علی بکائی، حسن بهگر، مهدی بهفر، فرامرز بهنام، بهروز بیات، هوشنگ بیات، مهدی پناهی‌پور، احمد پورمندی، محمد جعفری، محمد حسین جعفری، رضا حسین‌بر، مهدی خانبا با تهرانی، اسفندیار خلف، کیهان دانشور، مهرداد درویش‌پور، پرویز دستمالچی، هوتن دولتی، مهدی ذوالفقاری، تقی رحمانی، محمود رفیع، احمد رناسی، مجید زربخش، هادی زمانی، شعله زمینی، رضا شاه‌حسینی، سعید شاهسوندی، ناصر شاهین‌پر، منوچهر شفائی، علی شیرازی، محسن شیرازی، ناصر شیرازی، داریوش شیروانی، عباس صارم اصلانی، فریبرز صارمی، منوچهر صالحی لاهیجی، علی صدارت، کامران صداقتی، جعفر صدیق، جمال صفری، هرمز صمیمی، محمد عباسیان، حسین عرفانی‌فر، غلام عسگری، مسعود علوی بحرینی، رضا علیجانی، مهرداد عمادی، داود غلام‌آزاد، فرهاد فرجاد، مسعود فتحی، هومن فخمی، کامبیز قائم‌مقام، محسن قائم‌مقام، سیاوش قائنی، خسرو قدیری، سام قندچی، سعید کارگر، رحمان کارگشا، علی عسگری‌فر، سعید کاظمی، مسعود کریم‌نیا، ناصر کنعانی، علی‌رضا نوربخش، اسد کوه‌کلانی، فرهاد گل‌افرا، امیرحسین لادن، بهمن مبشری، صادق محمودی، مرتضی محیط، صادق مسرت، محسن مسرت، خسرو مسیح، علی مقدادی، مهدی مقدسزاده، علی‌رضا محسنی، تورج مرادی، ضیاء مصباح، اسفندیار منفردزاده، مهدی ممکن، رضا مهاجر، ناصر مهاجر، فریده مهمنش، همایون مهمنش، احسان میران بیگ، حسین میرجوادی، انور میرستاری، محمود مهران ادیب، فرید مهران ادیب، فریبرز مهران ادیب، علی ندیمی، محسن نژاد، آرسن نظریان، مسعود نقره‌کار، بهمن نیرومند، مسعود نیک‌پور، حسن نایب هاشم، تقی هاشمی، اردشیر هوشی، امیر هوشمند ممتاز، منوچهر واثق نوری، مهرداد وهابی، فرشید یاسائی، فرهاد

ياسائى، زرى يونزه من، غلامرضا يوسفى

# به مناسبت درگذشت ژان لوك نانسى فيلسوف نامدار فرانسوى



فيلسوف نامدار فرانسوى

(1400-1319 - 2021-1940)

گفتگو درباره‌ى «دموکراسى»، «مردم» و «حاکمیت»

**ژان- لوک نانسی Jean-Luc Nancy** متولد 26 ژوئیه 1940 (4 مرداد 1319) در شهر بُوردو (جنوب غربی فرانسه) در شامگاه دوشنبه 23 اوت 2021 (اول شهریور 1400) در 81 سالگی در شهر استراسبورگ (شرق فرانسه) درگذشت.

نانسی از چهره‌های سرشناس فلسفه فرانسوی دهه 1960 تا کنون به‌شمار می‌آید. فلسفه‌ای که به گفته‌ی آلن بدیو «...»<sup>1</sup> ژاک دریدا نیز درباره‌ی جایگاه فلسفه‌ی نانسی می‌نویسد: «...»<sup>2</sup>

نانسی، از 1968 تا 2004 میلادی، استاد ممتاز فلسفه در دانشگاه مارک بلوخ استراسبورگ بود. ابتدا مطالعات و تأملات او سمت و سوی الهیات مسیحی داشت، اما دیری نپایید که این جهان‌بینی را ترک و روی به ساختارنگری آورد. آشنائی نزدیک با یار و همکار دیرینه‌اش، فیلیپ لاکو-لابارت (1940-2007)، هم‌فکری با ژاک دریدا، خوانش لوئی آلتوسر، ژیل دولوز، مؤریس بلانشو، فردریک هلد‌رلین و هادیگر (با مطالعه‌ی ... افق‌های فکری جدیدی برای نانسی گشودند و او را به نقد جهان تجزیه شده و تقلیل‌ناپذیر به نظم سیستم‌یافته مدرن و سرمایه‌داری هدایت کردند. نانسی، در عین حال، از 1985 تا 1989، مدیریت برنامه‌ریزی دانشکده بین‌المللی فلسفه در پاریس را بر عهده داشت و با لاکو-لابارت دست به تألیفات مشترکی زد.

ژان-لوک نانسی در سال 1992 عمل جراحی پیوند قلب کرد (کتابی گِیرا نیز در این باره در سال 2000 تحت عنوان ... منتشر کرد) و پس از آن تا هنگام مرگ، نبردی طولانی با سرطان داشت. بدینسان، زندگی و آثار فیلسوف با موضوع اصلی فلسفه که هستی و نیستی باشد، همواره آمیخته بوده است. به قول دوست و هم‌فکر نزدیک او، ژاک دریدا، «رخدادی بزرگ» که

افکار و آثار نانسی باشد، ناگهان در چشمانداز «رخداد مرگ» قرار می‌گیرد.

دو موضع اصلی، در درازای اندیشه‌ورزی نانسی، همواره ذهن او را به خود مشغول کرده است. یکی مسأله کرانمندی (finitude)، با در نظر گرفتن یکتایی و آسیب‌پذیری هستی یا وجود (اگزیستانس) و دیگری موضوع کمونته communauté, community که در باره‌ی آن اثر سه‌گانه‌ای از نانسی در دست داریم،  
«...، ... و ...  
... نزد او، ... به معنای  
... بودن، اشتراک، تقسیم بین خود، شراکت،  
... اجتماع یا جامعه‌ی خودگردان در استقلال و  
خودمختاری است. در ... نانسی  
می‌نویسد: «...  
...  
...  
...  
... ( ... )  
...»<sup>3</sup>

آثار پر حجم و متنوع ژان-لوک نانسی مسائل و موضوعات گوناگونی را در بر می‌گیرند: فلسفه، ادبیات، هنر، سینما، سیاست، تاریخ، روانشناسی، نیستی، جنسیت، مذهب و غیره. از مجموعه نوشتارها و کتابهای فراوان او، تنها در پهنه‌ی فلسفی، چند اثر مهم را نام می‌بریم: ... (1986)<sup>4</sup>؛  
... (1997)<sup>5</sup>؛ ... (2000)<sup>6</sup>؛  
... (2001)<sup>7</sup>؛  
... (2001)<sup>8</sup>؛ ... (2008)<sup>9</sup>؛  
... (2013)<sup>10</sup>؛ ... (2014)<sup>11</sup>؛ ... (2016)<sup>12</sup>؛ پوست آسیب‌پذیر  
دنیا (2020)<sup>13</sup>.



«دموکراسی»، «مردم» و «حاکمیت» چون پر بلما تیک‌های بزرگ سیاسی و فلسفی، تِم‌های اصلی مصاحبه‌ای است که نشریه فرانسوی Vacarme (هیاهو به فرانسه) در سال 2009 با ژان-لوک نانسی (و دو فیلسوف دیگر: ژاک رانسیر و میگوئل آبانسور) انجام می‌دهد. به مناسبت درگذشت نانسی، ترجمه این گفتگو به زبان فارسی را در اختیار علاقه‌مندان و دوستاران فلسفه قرار می‌دهیم.

چه کسی امروزه می‌تواند دموکرات نباشد؟ ژان-لوک نانسی، نویسنده‌ی کتاب *پارادوکس‌های دموکراسی*، این سیستم را، آن گونه که امروزه وجود دارد، تنها یک دموکراسی دولتی یا دولت‌گرا زیر سلطه‌ی نمایندگان و خبرگان می‌شناسد. اما از سوی دیگر، او نسبت به رژیم‌های جایگزینی که مدعی حل مسائل حادی چون عدالت اجتماعی و حکومت فنی-اقتصادی با شیوه‌هایی دیگر هستند، بدبین است. او خطر بزرگ در سیستم جایگزین را در این می‌بیند که «دموکراسی دولتی» به گونه‌ای دیگر دوباره بازتولید و چیره شود. ریشه‌ی مسأله در این است که درک کنیم «دموکراسی» چه می‌خواهد بگوید. برای فیلسوفی چون نانسی، واژه دموکراسی چندمعنایی خود را در عصر مدرن پنهان می‌سازد. دموکراسی چون برآمدن انسان «رهایی‌یافته»، خودمختار و عامل (سوژه‌ی) تحقق‌پذیری خود و یا دموکراسی چون برنامه‌ی تحقق انسان به معنای «تمام انسان‌ها» به اضافه طبیعت یعنی بنا بر این انسانی که سرنوشت‌اش به طور کامل به دست خودش سپرده شده است...

می‌دانیم که دموکراسی یعنی قدرت مردم. اما کدام «قدرت» و کدام «مردم»؟ در پاسخ، ژان-لوک نانسی اندیشه‌ای را در میان می‌گذارد: «مردم» سوژه‌ی یک الزام، یک نیاز یا خواستِ برابریِ خواهانه است. قدرت مردم یا دموکراسی، به معنای توانایی او در انتخاب رهبران و نمایندگان نیست بلکه در گسستن از سلسله مراتب (هی‌رارشی) نهادینه شده است.

دموکراسی، رژیم سیاسی نیست بلکه فرایندی عملی  
چنین گسستی است که هرگز پایان نمی‌یابد. از  
نگاهی دیگر، «مردم» «همه» را در بر می‌گیرد،  
«همه» ای که اجزایش نامشخص نبوده بلکه در  
ویژگی‌هایش متمایز می‌شود، که  
اما  
می‌توان و باید  
.

سرانجام، مقوله «حاکمیت» تا آن جا مورد تأیید  
نانسی است که بپذیریم هیچ چیز بدترین برفراز  
«مردم» قرار نمی‌گیرد؛ نه قیمی، نه خدایی، نه  
ابر انسانی. مشکل نانسی، به قول خود او در این  
گفتگو، همانا عبارت «مردم حاکم» است.

[\(لینک نشریه Vacarme شماره 48 به زبان فرانسه\)](#)

شیدان و ثیق

اول سپتامبر 2021

10 شهریور 1400

[www.chidan-vassigh.com](http://www.chidan-vassigh.com)

---

گفتوگو با

ژان-لوک نانسی

درباره‌ی دموکراسی، مردم و حاکمیت

(23 ژوئن 2009)

ترجمه از شیدان وثیق

پرسش: شما همزمان در دو جبهه مبارزه می‌کنید. از یکسو خود را از مدافعان و متفکران دموکراسی دولتی [دولت‌گرا] جدا می‌کنید و از سوی دیگر، نمی‌پذیرید که دموکراسی به نام مبارزه‌ی طبقاتی و نقد سلطه به دور انداخته شود. آیا می‌توانید موضع خود را در این باره برای ما توضیح دهید؟ چگونه و در چه شرایط فکری آن را مطرح می‌کنید؟

ژان-لوک نانسی: در پی پرسش شما، خواهم گفت که بیشتر من بین این دو «جبهه» آویزان هستم. از یکسو دشوار می‌بینم که از «دموکراسی دولتی» بتوان پرهیز کرد، زیرا که به سختی می‌توان ناتوانی‌هایش را، به‌ویژه در رابطه با نمایندگی و سلطه‌ی «کارشناسان» فرضی، کاهش داد. از سوی دیگر، من خوب می‌دانم که اقدام برای حل مسائلی پیچیده چون عدالت اجتماعی و سلطه‌ی اقتصادی - تکنولوژیک با ابزاری دیگر، از سوی برخی رژیم‌ها، جامعه را با چه خطرات بزرگی می‌تواند روبه‌رو سازد. من تنها از خود می‌پرسم که اگر «دموکراسی دولتی» نتواند به هر ترتیبی به خود آید، آیا ما قادر خواهیم بود که برای مدتی معین از این گونه تلاش‌ها خودداری کنیم. حال «دموکراسی دولتی» تنها زمانی می‌تواند به خود آید که سعی نماید اساس مسأله را دریابد، یعنی دریابد که «دموکراسی» چه می‌خواهد بگوید؟ این آن چیزی است که بیش از همه توجه مرا به خود جلب می‌کند. این واژه که به نظر می‌رسد تعلق به گونه‌ای از انواع رژیم‌های سیاسی دارد، با عصر مدرن ابعاد و اهمیتی دیگر می‌گیرد و ناخواسته چندمعنایی خود را پنهان می‌سازد. «دموکراسی»، در عین حال، نام برآمدن انسان «رهایی‌یافته»، خودمختار، صاحب

جهان و خود، سوژه‌ای تاریخی توانا در رهنمونی به سوی تحقق «انسان» است. «*Démōs*» یعنی «مردم» [به یونانی - مترجم] و میدانیم که این کلمه چندین معنا داشت، اما برای انسان‌های عصر مدرن، «انسان»، پیش از هر چیز، «تمام انسان‌ها» را در بر می‌گیرد. یعنی تمام انسان‌ها (و همراه با آنها طبیعت)، که به طور کامل به حال خود گذارده می‌شوند، بدون یاری قیمی، خدایانی و ابرانسان‌هایی. بنابراین ابتدا باید بر این ابهام اندیشید: وظیفه‌ی دموکراسی سیاسی این نیست که برنامه‌ای به سوی تحقق انسان بر دوش گیرد (بیانی که به طور دقیق هیچ معنا ندارد و در نتیجه باید به این بی‌معنایی نیز اندیشید).

**پرسش:** به نظر می‌رسد که مفهوم دموکراسی نزد شما تبیین بسیار دقیقی از واژه مردم به دست می‌دهد، زیرا در این باره شما از پا نمی‌افتید و به این کلمه دل‌بسته‌اید، در مورد «مردم حاکم» نیز چنین است؟

**ناتسی:** مشکل من به‌راستی در این عبارت «مردم حاکم» است. همان‌طور که پیشتر گفتم، مردم یعنی «همه»، نه همه‌ای بدون تمایز بلکه همه چون انسان‌های منفرد که در بین‌شان چیزی می‌گذرد که می‌توان آن را به سادگی زندگی یا معنا خواند. «مردمی» که تقسیم می‌شود، که می‌تواند تجزیه شود و یا با خود در تضاد باشد. اما البته این «مردم» نیاز به وجود «ما» ای دارد. لازمه آن این است که در جایی، «ما» ای، و نه فقط «آنها»، اعلام وجود کند. این «ما»، اما شاید هرگز وجود نداشته باشد مگر در پندار مذهبی. اما می‌توان و باید او را مورد بازپرسی قرار داد، آرامش او را بر هم زد، در تعقیب‌اش بود. و البته همیشه نیز، این «ما» را باید زمانی که برای خودنمایی از سوی کسی یا افرادی به زبان آورده می‌شود رد و طرد کرد. اما این «مردم حاکم»، که به‌راستی هیچ چیز بالا تر از آن نیست، با چالشی بزرگ درگیر است: این که هیچ قیّمی ندارد، هیچ کفیلی ندارد و حتا، اگر بتوانم



چنین بگویم، به «مردم-بودن» خود نیز نمیتواند تکیه کند.

پرسش: دموکراسی یک نوع رژیم سیاسی نیست. شما گفته‌اید که دموکراسی «به هر گونه الهیات سیاسی خاتمه می‌دهد» و «فراروی از آن تحت هیچ نهاد تنظیم‌بخشی میسر نیست». آیا شما می‌توانید برای ما معنا و مضمون دموکراسی را چون اقدامی رهایی‌خواهانه توضیح دهید؟

نانسی: «دموکراسی»، به معنایی که بخشاً مستقل از حوزه سیاست [حکومتی، دولتی- مترجم] باشد (استقلالی که به طور نمونه یکی از خواسته‌های طبقه سوم [Tiers-État- مترجم] در انقلاب فرانسه بود و یا استقلالی که تفکیک قوا ایجاد می‌کند)، نام دیگر «مرگ خدا» است. و این به معنای دوباره و به طور کامل به میدان بازی آمدن و مطرح شدن چیستی «جهانی» است که چنان فضای گردش معناها درک شود. معنا [sens - مترجم] دیگر از آسمان فرود نمی‌آید، همچنان که بالا نیز نمی‌رود. وانگهی شاید هیچ‌گاه بدین صورت عمل نکرده باشد. اما این گونه نمایان شده است که معنا چنین مسیری را از بالا به پائین و بر عکس پیموده است. به هر حال امروز این موضوع خاتمه پیدا کرده است. معنا اکنون در میان ماست، خاتمه نمی‌یابد و به نتیجه نیز نمی‌رسد. معنا یعنی «ما»، زندگان ما و مردگان ما، واژه‌های ما و رفتارهای ما، آثار ما و احساسات ما. سیاستی که به طور کامل هم از مذهب جدا شده باشد و هم برآمدن چیزی به نام «سرنوشت ملت، مردم یا میهن»، نمیتواند و نباید بار «معنا» را بر دوش گیرد. با این همه، سردرگمی پیرامون «دموکراسی» و همچنین «جمهوری» و «کمونیسم» چنین تصویری را ایجاد می‌کرد. امروزه اما، معنا به صورت دیگری بار خود را بر دوش می‌گیرد: در هنر، در دانش، در عشق، در جشن، در ورزش، در اندیشه، در... چه میدانم؟ سیاست باید خود را به منزله‌ی آن چه که تضمین‌کننده‌ی دسترسی به

همه‌ی این میدان‌هاست درک نماید، اما هم‌زمان نیز مدعی تحریک کردن آن‌ها نشود.

مرزبندیِ نقش‌ها و حوزه‌ها، بدون شک، کار بسیار دقیقی است. حتا بی‌نهایت سخت است. اما تمام تاریخ بازآمده‌های مدرن از سیاست، در پرتو طیفی کامل از «توتالیتاریسم‌ها» تا «سوسیالیسم‌ها»، به سمت نشان‌دادن این موضوع رفته که هیچ چیز فوری‌تر از امید بستن به «سیاست» چون آنی که تمام معنای را تبیین کند وجود نداشته است. همه چیز، احتمالاً، از سیاست می‌گذرد، اما با این تفاوت که هیچ چیز، نه در سیاست بازمی‌ایستد و نه مسئولیت خود را به دست سیاست می‌سپارد. ما باید به چنین تفاوتی، که تفاوتِ درونی در خودِ «ما»، انسان‌هاست، بی‌اندیشیم و آن را به کار بریم.

**پرسش: تا چه اندازه سخن گفتن از نهادینه کردن دموکراسی ناسازه‌گویی به شمار می‌رود؟**

**ناتسی:** ناسازه‌گویی نیست اگر «دموکراسی» را به معنای شکل یا رژیم سیاسی در نظر بگیریم. در شکلی مدام در حال تغییر، دموکراسی نیاز به مکث‌ها و نشانه‌های خود دارد. افزون بر این، نهادهایی وجود دارند که به‌طور ویژه □ دموکراتیک هستند، یعنی خودِ سیستم را زیر کنترل قرار می‌دهند و یا در درون آن موانعی ایجاد می‌کنند، مانند: شورای قانون اساسی، شوراها، کمیسیون‌ها و یا «مقاماتی» که مسئولیت نظارت بر احترام به اجرای برابری و عدالت در این یا آن بخش از جامعه را بر عهده دارند، به‌طور نمونه در دنیای رسانه‌ای و یا در شبکه اینترنت. به راستی، نهاد نیز می‌تواند بهترین پاسدار ضد خودسری و ضد همه‌ی حقوق استثنایی باشد. اما هیچ نهادی را نمی‌توان چون معبدی دانست که برای همیشه به اصل حقیقی دموکراسی پناه داده باشد.

**پرسش:** حال، «جنبش» چه اشکالی می‌تواند به خود گیرد؟ اگر شما می‌پذیرید که به امر مقاومت و تعارض باید جایگاهی مرکزی داد، پس به نظر می‌رسد که رهایی نزد شما گاه جنبشی پیوسته و مداوم است و گاه تلاشی گسسته و همراه با ایست.

**نانش:** اندیشیدن به دموکراسی با واژه‌های «جنبش» و «رهایی»، چون «جنبش رهائی»، کار آسانی نیست. «رهائی»، بی‌تردید، واژه‌ی بزرگ دیگری است که «دموکراسی» را بر بنیادِ ابهام‌انگیز چند ارزشی قرار می‌دهد. اما پرسش این است: رهایی از چی؟ از کی؟ از خدایان و جباران، خوب قابل فهم است، اما اینان از بازگشتن باز نمی‌استند! خدایان آواتارهای فراوانی دارند! چه کسانی و چه چیزهایی بر ما ستم روا می‌دارند و ما را به سوی بت‌پرستی و خرافه‌پرستی می‌رانند؟ رهایی از اسارت؟ از استثمار؟ از رنج روحی و جسمی؟ ما می‌دانیم چگونه خود را اسیر سیستم‌های تمام و کمال کنیم، ما از استثمار طبیعت توسط خودمان رنج می‌کشیم و سرانجام ما بسیار کم می‌دانیم که چگونه باید امور بهداشت جمعیت را اداره کرد: جمعیتی که بیمار است، بخش کلانش از گرسنگی و کمبود مراقبت و بخش دیگری از فزونی تغذیه و مراقبت. رهایی واژه ایست که از حقوق برده‌داری و سپس از حقوق اقتدار والدین به ارث رسیده است. شاید این عبارت دیگر برای ما مناسب نباشد. ما انسان‌هایی بی‌ارباب و پدر هستیم. بیشتر شاید موضوع بر سر اختراع کردن، ایجاد کردن باشد.

**پرسش:** در معنایی که شما از دموکراسی به دست می‌دهید در کجا می‌توانید تجربه‌ای یا اعلام موضعی دموکراتیک و اثباتی نشان دهید؟

**نانش:** در این جا سعی در بالابردن ارزش آن تمایزی می‌کنم که به تصدیق من بین سیاست دموکراتیک و «دموکراسی» چون نام، بگوئیم آن چه که هر چیز را بتوان در آن «چپاند»، وجود دارد. و این به منظور

گشایش چرخشی بزرگ در انسان‌شناسی و اگر بتوان گفت در متافیزیک است. پهنه‌ی سیاسی که از راه آن همه چیز باید بگذرد، اما هیچ چیز نیز نمی‌تواند به سرانجام رسد، امکان دسترسی به پهنه‌های دیگری را می‌دهد. و در این پهنه‌های دیگر است که تحقق‌یافتن چیزی در زمان حال، اگر بتوان چنین گفت، امکان‌پذیر می‌گردد. از این دست می‌باشند هنر، عشق، اندیشه و حتا دانش در اقدامی ناب که به انجام می‌رسند، این همه در مدت زمانی نه شاید دراز و یا متفاوت از مدت زمان انتظارها، پیش‌بینی‌ها و غیره. تمام «معنا» چنین است: معنای حس‌پذیر، شور، حسانیت، احساس، حس‌پذیری، معنای یک «آیده» یا یک واژه، معنای یک دیدار که تحقق می‌یابند. یک سرود، یک اشاره، یک دم و شاید یک اثر... این‌ها همه تا بنهایت در کرانمندی خود و یا در عملیات تکمیلی خود به انجام می‌رسند، اما نه الزاماً. این‌ها را ما از نگاه دور می‌داریم و در کمین سیاستی نشسته‌ایم که ما را به منزلگه نهائی رهنمون سازد، و درست همین است که موجب آسیب‌پذیری ما می‌شود. در این رابطه، ما نیاز داریم درک کنیم که چگونه این تماس‌های گاه تقریباً نامحسوس از معنا می‌توانند در بین «ما» رفت و آمد کنند.

اگر ما بتوانیم این دو سطح را به درستی از هم تفکیک کنیم (سیاست همه چیز نیست اما باید بتواند مراقب همه چیز باشد، در حالی که هیچ چیز دیگر همه چیز نیست و در این جا است که باز هم باید بسیار با دقت عمل کرد)، به سوی آن چه که «دموکراسی» می‌خواهد پیشروی خواهیم کرد، چیزی که شاید بیش از یک تحول کامل «تمدن» نباشد. این نیز بدون دست زدن هم به نظم اقتصادی و هم به نظم فنی-علمی امکان‌پذیر نخواهد شد.

حال مقوله‌های اصلی دموکراسی چون آزادی، برابری، همبستگی و عدالت، میدان عمل متافیزیکی قابل ملاحظه‌ای پیدا کرده‌اند و چون اموری آشکار مورد نظر قرار می‌گیرند. از آن جمله است، بنا بر تعریف هر

کدام، آزادی هر کس در محدوده آزادی دیگران، برابری، برادری یا همبستگی همه و سرانجام عدالت برای همه... تمام اینها را «دموکراسی» با اعتبار «رهايي خواهانه» اش می پوشاند. گوئی از پیش می دانیم که «هر کس» و «همه» یعنی چه، که یک «فرد» یا یک «شخص»... کجا آغاز و کجا ختم می شود. به راستی ما در این جا، بدون موشکافی، گونه ای هستی شناسی فردی و منفک از همه چیز و تقسیم ناپذیر در این تفکیک را به کار گرفته ایم و با حرکت از آن پرسشی را ضروری کردیم: چگونه فردیتها می توانند مجتمع شوند؟

اما ما پی نبردیم که «فرد» پیشانگاشتی آسیب پذیر و ناپایدار است. ما نفهمیدیم، زیرا این «فرد» در زمانی شکل گرفت که تمدن دست به گزینشی اساسی زد. تمدنی که ارجاع به نشانه های مشخص نمی داد (سلسله مراتب، فرمانبری، شکل های گوناگون ک موزته) بلکه نا آگاهانه دست به انتخاب ارزشی ارجاع پذیر می زد. ارزشی که از پیش داده شده نبود اما می بایست ایجاد شود و سنجش پذیر باشد: ارزش ثروت و نوآوری (سرعت، نیرو، دقت) چون دو چیز پیوسته در بیخبری از هم، چون توانائی های نامحدود در خود- توسعه و تولید. این را بعدها «کاپیتالیسم» و «تکنیک» خواندند.

بدینسان آزادی، برابری و غیره، از ابتدا و بی تردید، خصلت های سوژه ای مولد ارزش بوده اند، سوژه ای که خود تبدیل به «ارزش» می شود. «فرد» مجرد چیزی نیست جز تصویری در اصل بسیار آشفته از عامل چنین فرایندی: (دوباره) سرمایه گذاری کردن تا بنهایت، هم در ثروت اندوزی و هم در کاردانی. پول، ترانزیستورها، مواد پلاستیکی یا نیمه هادی ها، سرعتها و نیروها همه آزاد و با هم برابر و هم بسته اند. و اما عدالت به واقع چیزی نیست جز خود این فرایند. در بیانی دیگر، «دموکراسی» ما را به تمامی این انتخاب ژرف تمدن باز می گرداند: آیا ما خواهیم توانست به غیر از ارزش تعویض پذیر و خود- توسعه ای پول، دقت، سرعت یا فرد مجرد... چیز دیگری

# اختراع کنیم ؟

---

## یادداشتها

- L'aventure de la philosophie française depuis les années 1960*, **Alain Badiou**. La fabrique – 2012 –1
- Le Toucher*, Jean-Luc Nancy. **Jacques Derrida**. Galilée, –2  
2000
- 3 □□□□□□□□ □□□□□□□□ . ص. 11 . ر.ج.ک. به کتابنامه .
- La Communauté désœuvrée*, Paris, [Christian Bourgois](#), 1986 –4
- Hegel: L'inquiétude du négatif*. Hachette, 1997 –5
- L'Intrus*, Galilée, 2000 –6
- Le Sens du monde*, Galilée, 1993, 2<sup>e</sup> ed. 2001 –7
- La Communauté affrontée*, , Galilée, 2001 –8
- Vérité de la démocratie*, Galilée, 2008 –9
- La Possibilité d'un monde*. Dialogue, [Les petits Platon](#), –10  
2013
- La Communauté désavouée*, Galilée, 2014 –11
- Que faire ?*, Galilée, 2016 –12
- La Peau fragile du monde*, Galilée, 2020 –13
-

# در سوگ سعید میرهادی



## متن تسلیت دوستان و آشنایان سعید میرهادی به مناسبت درگذشت او

“جایی که میمیرم، آنجا غربتگاه من است”

درگذشت دوست عزیزمان سعید میرهادی نویسنده و شاعر برجسته ای که با خلق آثار لطیف و پرمغز به آلمانی مرزهای ملی شعر و ادب را درنوردید، ما را در غم و اندوه بیکران فروبرد. سعید در 27 ماه مه 1947 در تهران به دنیا آمد و در سال 1965 برای تحصیل به آلمان آمد. از همان آغاز به فعالیت سیاسی در کنفدراسیون دانشجویان ایرانی پرداخت، به جرگه فعالان سیاسی آزادیخواه و دموکرات پیوست و بعدها به عنوان یکی از اعضای هیئت دبیران این سازمان

## انتخاب گردید.

سعید میرهادی پیش از انقلاب 57 بشدت به خمینی و یارانش انتقاد داشت. پس از انقلاب برای مدت کوتاهی به ایران بازگشت اما مشاهداتش در آنجا او را از آینده میهن نومید و نگران کرد. سعید پس از بازگشت به آلمان به نوشتن اشعار و نثرهای کوتاه ولی مملو از احساس در مورد ایران پرداخت. او در کنار کتابهای شعر و کتاب کودکان به نوشتن آثار منقدانه پرداخت. او با نوشتن آثاری مانند "دست دراز ملایان"، "زندگی در آلمان" و "من و اسلام" در میان قلم بدستان و روشنفکران آلمانی شناخته شد بطوری که او را به عنوان اولین غیرآلمانی از سال 2000 تا 2002 به ریاست انجمن قلم آلمان (PEN) انتخاب کردند.

نوشته های او حاکی از دوپارگی درونی یک تبعیدی است. گرچه او قلبش همیشه برای ایران می تپید اما آلمانی را به عنوان خانه زبانی اش برگزیده بود. جمله او "زبانی که من با آن تنفس میکنم، آلمانی است" رابطه اش را با این زبان نشان میدهد. او همواره به مبارزات اجتماعی خود ادامه داد؛ مبارزه او برای نویسندگان آزاده تحت تعقیب کشورشان او را در سال 1997 به دریافت مدال هرمان- کستن مفتخر کرد. او برای تلاش ادبی اش نیز جوایز متعددی دریافت کرد. در سال 1986 جایزه حمایت ملی ادبیات شهر مونیخ را دریافت کرد، سال 1992 جایزه سیویس هورفرنک، سال 1996 جایزه "ادبیات در تبعید" شهر هایدلبرگ، 1997 بورس ویلا آورا از لس آنجلس، سال 2002 جایزه آدلبرت - کامیسو، سال 2006 مدال گوته، سال 2010 جایزه ادبی انجمن آزاد نویسندگان آلمان، 2014 نشان شایستگی جمهوری فدرال آلمان (Verdienstkreuz am Bande) یکی از بالاترین نشان های این کشور و سال 2016 جایزه "روکرت" از شورای شهر شواینفورت. وی تا روزهای آخر زندگی نیز فعال بود و با ناشر کتابهایش برنامه های مفصلی ریخته بود.



سعید انسانی آزاده و متفکر بود. فعالیت او برای تحقق حقوق انسانی چه در دوران فعالیت دانشجویی و چه پس از آن بسیار جدی و صمیمانه بود. نوشته هایش مملو از نقد نظام تمامیت خواه جمهوری اسلامی و محکوم دانستن اسلام ایدئولوژیک و دیکتاتوری است. آثار او بر نسل های آینده اثرگذار خواهد بود. او برای همیشه در قلب ما جای خواهد داشت. ما درگذشت او را به خانواده میرهادی و دوستان و آشنایانش تسلیت میگوئیم.

امضاها :

عباس آقایی، داریوش احمدی، ادیت ارشاد، اردوان ارشاد، بهروز اسدی، حسین اسدی، بیژن افتخاری، فرامرز افشار، کورش افسسی، مهران براتی، علی بکایی، شهلا بهاردوست، بهروز بیات، داوید پاریسیان، تاج الدین پورمحسن، احمد پورمندی، محمد حسین جعفری، هوشنگ خوش سرور، احمد رافت، فاطمه دادوند، پرویز دستمالچی، حمید ذکایی، مرتضی رحیمی، خلیل رستمخانی، مسعود رضائی راد، احمد رناسی، مهدی زارع، هادی زمانی، منصور سحرخیز، حسن سعیدی، عباس سلیمی، منصوره شجاعی، حمید شوکت، علی شیرازی، داریوش شیروانی، منوچهر صالحی لاهیجانی، کامران صداقتی، حمید صدر، سعید صدر، فواد صدقی، جعفر صدیق، احمد صدیقی، خسرو صمیمی، دخی صمیمی، هرمز صمیمی، غلام عسگری، مهرداد عمادی، داود غلام آزاد، فرهاد فراست، فرهاد فرجاد، کامبیز قائم مقام، محسن قائم مقام، سیاوش قاینی، سعید کاظمی، فرزانه کاظمی، عزیز کرملو، ناصر کنعانی، بهمن مبشری، علیرضا محسنی، تورج مرادی، مهدی مرتضوی، محسن مسرت، خسرو مسیح، حسین منتظر حقیقی، رضا مهاجر، فریبرز مهران ادیب، فرید مهران ادیب، محمود مهران ادیب، همایون مهمنش، سعید میراب زاده، حسین میرجوادی، سیروس میرزایی، انور میرستاری، علی ندیمی، حسن نقیبی، هومن نقی زاده، طلعت نواب، شیدان وثیق، یاسی ناظمی و خانواده، رحیم همتی، امانوئل یوسفی

# غروب سعید



## سعید میرهادی

1326 - 1400 - 1947 - 2021

بامداد روز شنبه بیست و پنجم اردیبهشت ۱۴۰۰ (۲۰۲۱/۰۵/۱۵) یار مهربانمان سعید میرهادی چشم از جهان فرو بست. بسیاری از رفقا سعید را با سرشت و شخصیت ویژه‌ای می‌شناختند. انسانی بود بسیار حساس و از غم و تراژدی دیگران آزرده می‌گشت و هنگامی که ماجرای دردناکی می‌شنید و یا آن که راوی آن بود، اشک در چشمانش می‌درخشید و بغض گلایش را می‌گرفت.

سعید خرداد ۱۳۲۶ در تهران زاده شد و هفده ساله برای ادامه تحصیل به آلمان رفت. او در آلمان با کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی (اتحادیه ملی) آشنا شد و به یکی از اعضای بسیار فعال این سازمان بدل گشت و در فعالیتهای کنفدراسیون که ضد استبداد رژیم پهلوی، فعالانه شرکت داشت. او در کنگره چهاردهم کنفدراسیون جهانی

محصلین و دانشجویان ایرانی (۱۴ تا ۲۱ دی‌ماه ۱۳۵۱) به سمت دبیری کنفدراسیون برگزیده شد و در رهبری مبارزات آزادی‌خواهانه و دموکراتیک دانشجویان ایرانی در خارج از کشور نقشی برجسته و بسزایی داشت.

سقوط سلطنت خودکامه و ضد آزادی پهلوی سبب پیدایش «بهار آزادی» در ایران گشت. در آن دوران اکثریت مردم ایران و به‌ویژه روشنفکران ترقی‌خواه یا شوق و شور و خروش در جهت تحقق ایرانی آزاد و دموکراتیک مبارزه می‌کردند. تبعیدشدگان به ایران بازگشتند تا در بازسازی دموکراتیک ایران نقش‌آفرین شوند. سعید هم یکی از آنان بود که به ایران بازگشت تا با دیگر نیروهای آزادی‌خواه آینده ایرانی مدرن و دموکراتیک را بازسازی کند.

اما رژیم پوسیده اسلامی آن افق درخشان را به ظلمت بی‌پایان مبدل ساخت. زیبایی را برفکند و زشتی را برافراشت و عرصه را بر دگراندیشان چنان تنگ کرد که دیگر راه پس و پیش باقی نماند. نظام جنایت‌کار و مرتجع اسلامی از همان آغاز دستیابی به قدرت سیاسی ایران را به گورستان فکر و آزاد اندیشی تبدیل کرد. میهن گورستان آزادی‌خواهان شد.

برای سعید نیز راه دیگری نبود جز ترک میهن و از سر گرفتن فعالیت‌های گذشته و این بار علیه نظام اسلامی در همه جلوه‌های فریبکارانه آن. در کنار آن سعید به فعالیت در عرصه ادبی پرداخت. او تسلط ویژه‌ای به زبان و ادبیات آلمان داشت. اشعار فراوانی به این زبان سرود و چندین کتاب شعر انتشار داد. او در محافل ادبی آلمان نامی شناخته شده بود و چندین جایزه ادبی دریافت کرد، از جمله جایزه رادیویی سیویس (Civis) در سال ۱۹۹۲، جایزه ادبی «ادبیات در تبعید» از شهر هایدلبرگ در سال ۱۹۹۶، مدال هرمان کیستن (Hermann Kesten) در سال ۱۹۹۷، در سال ۲۰۰۲ جایزه آدالبرت فون کامیسه (Adalbert-von-Kamisse) را دریافت کرد، مدال گوته در سال ۲۰۰۶، جایزه ادبی اتحادیه

مؤلفین آزاد آلمان در سال ۲۰۱۰، نشان شایستگی جمهوری فدرال آلمان در سال ۲۰۱۴، جایزه فریدریش روکرت (Friedrich Rukert) در سال ۲۰۱۶ و برخی نشان‌های ادبی دیگر. سعید از سال ۱۹۹۵-۱۹۹۶ معاون مرکز ادبی پن (PEN Zentrum) در آلمان گشت و در سال ۲۰۰۰ به ریاست انجمن قلم پن (PEN Club) برگزیده شد و در پیشبرد برنامه‌های این مرکز و به کارگرفتن امکانات انجمن و شخصیت‌ها و هنرمندان خارجی برای پشتیبانی از مبارزات مردم ایران علیه رژیم ضد بشری ملایان، افشای جنایات آن و یاری رسانی به مبارزین درون کشور نقش درخشانی داشت

اشعار سعید که به زبان آلمانی سروده شدند شاید برای ایرانیان ناآشنا بود، اما در محافل ادبی آلمان بازتاب فراوانی داشت. اشعاری معمولی و روزانه نبود که برای همگان آشنا و خواندنش تنها برای تمدد اعصاب و گذران وقت باشد. هیجان ویژه‌ای می‌آورد. نمودارنستی کجایش رؤیا است و کجایش بیداری، کجایش خاطره لخت و عریان واقعی و کجایش تنها انعکاس فکری اوست. در آن هم از مرتبه والای انسانی گفتگو بود، هم از ورشکستگی معنوی همین انسان‌ها. او همچنین کوشش داشت که دچار خود گم‌گشتگی نگردد. سعید در آثارش آن‌جا که غریب بود، نمی‌گذاشت او را به غریبی محکوم کنند. عشق در اندیشه‌اش و آثارش مقام ویژه‌ای داشت، اما از جدایی، از پی‌گرد، جنایت و فرار از نظام ریشویان قرون وسطائی و عقبمانده نیز سخن می‌گفت.

سعید در آثارش مسائلی را به پیش می‌کشید که اجزای واقعی و مهم از زندگی‌اند باقی و می‌خواهند باقی بمانند، پیوسته آن‌ها را به یادت می‌آورند و از آن غافلت نمی‌گذارند، اما تو باید از زیرش‌شانه خالی کنی، در عین این که راهی برای فرار از این مسائل نداری.

غم و شادی در وجود سعید چنان در جدال بودند که نمودارنستی کداهش پیروزی می‌یابد و کداهش به زیر می‌افتد. خلق و احساسش با یک چشم به هم زدن

دگرگونی می‌یافت. اشعارش برای خواننده هنر دوست بسیار هیجان‌انگیز بود. نمی‌توانستی اشعارش را برای رفع خستگی و آرامش اعصاب بخوانی، بایستی وقت ویژه‌ای می‌گذاشتی که در دنیای تخیلات غوطه‌ور بمانی. سعید خودش به مناسبت دریافت یک جایزه ادبی می‌گوید: «هیچ ارزشی نیست، هیچ سنجشی نیست، فقط باید دریافت، دریافت که چگونه باید زیبایی را شناخت. باید دریافت که چگونه می‌توان انسان‌ها را به هم نزدیک کرد. و چیست که انسان را به انسانیت نزدیک می‌کند.»

«در مصاحبه با مجله وزین آلمانی دی سایت (Die Zeit) مصاحبه کننده به یاد آورد که «اشعار سعید نوعی زیارت میهن است، تضاد با آن‌هایی است که می‌خواهند افسار اندیشه‌ات را در دست نگاه دارند. سعید کوشید کلام را از اسارت آزاد کند و به آزادی شادمندش سازد.»

میهن دوم سعید زبان و ادبیات آلمان شده بود، اما قلبش برای زادگاهش ایران می‌تپید. و اگر هم میهن جان داشت، شیفته سعید می‌بود و دوستش می‌داشت. جنبش دموکراتیک و مترقی ایران یکی از فرزندان درخشان خود را از دست داد. فقدان و خاطره این انسان دوست داشتنی برای دوستان و رفقاییش - اما - به این آسانی گذرا نیست. آنان باید بسی در جای خالی به دنبال او گردند و او را نیابند. جای خالی او پُر شدنی نیست. اینان تا هستند، یادش را گرامی خواهند داشت، او را دوست داشتند و پس از بیست و پنجم اردیبهشت ۱۴۰۰ نیز دوستش خواهند داشت.

بیست و هشتم اردیبهشت ماه ۱۴۰۰ (۲۰۲۱/۰۵/۱۸)

مهرداد آدم - شهریار آزادگان - محمد آزادگر - حمید آزادی - عباس آقایی - بهروز اسدی - حسین اسدی - سیمین اصفهانی - مهدی اصلانی - رضا اغنمی - مریم افشاری - اصغر ایزدی - سیف بسطامی - منیره برادران -

فریده برازند- پری برگر- ارژنگ برهان آزاد- رویا بخشی- شریفه  
بنی‌هاشمی- میترا بهراد- محمود بیگی- کامران پارسائی- ناصر  
پاکدامن- فرامرز پاکزاد- تقی پورعجم- لیدا پورحیدری صارمی-  
نصرت تیمورزاده- انگلیکا ثریا- کیومرث ثریا- احمد ثوابی- نصرت  
جانی‌پور- اکرم جوادی- رضا جوادی- بهروز حجازی- علی حجت- رحمان  
خادمی- ضیاء خسروشاهی- حسین خرمی- حسین دارده- آرتا داوری-  
پرویز رستم- علی رسولی- جواد رضوی- فریدا رضوی- مجید زربخش-  
جلال سبزوازی- سعید سررشته‌داری- روح‌انگیز سلحشور- سهیلا ستاری- رز  
ستاری- علی ستاری- محمدجمال سماواتی- آزی‌تا سیدی- اسد سیف- آرش  
شاه تیموری- منصوره شجاعی- ابوالقاسم شمس- پرویز شوکت- دکتر  
مریم صارمی- منوچهر صالحی- هرمز صمیمی- جواد طالعی- اِوَلین  
طاهری- مصطفی طاهری- محمدصادق علی‌اصغری- فرزانه عظیمی- پروفیسور  
داود غلام‌آزاد- آدر فارسی- محمد فارسی- علی فروزنده- مسعود  
فتحی- حسن قاضی- شهرام قنبری- عباس قیایی- کاظم کردوانی- خسرو  
کریمیان‌پور- جابر کلیبی- همایون ماکوئی- ابراهیم محجوبی- باقر  
مرتضوی- زمان مسعودی- محمود معتمدی- امیر معیری- کریم منیری-  
محسن موسوی عزیری- مسعود مولازاده- سیامک مؤیدزاده- رضا مهاجر-  
پرویز مہرافشان- دکتر همایون مہمنش- فریده مہمنش عربزاده- شیوا  
میرزائی- مہوش نجفی- رسول نظری- دکتر بہمن نیرومند- تقی ہاشمی-  
فرخندہ ہاشمی- فرشید یاسائی- فرہاد یاسائی- محسن یلفانی.